سرقت سریالی بنزین از موتورسیکلت‌های یک مجتمع

ساکنان یک مجتمع واقع در شهرک گلستان مدعی شدند بنزین موتورسیکلت های شان به طور مداوم از سوی سارق یا سارقان به سرقت می رود. به گزارش خبر نگار ما ، ساکنان یک مجتمع در شهرک گلستان مدعی شدند سارق یا سارقان، شبانه بنزین موتورسیکلت های پارک شده در داخل پارکینگ را مورد دستبرد قرار می دهند و اثری از خود به جا نمی گذارند. مردی که بنزین موتورسیکلتش به طور مداوم به سرقت رفته است در این باره می گوید: بیشتر ساکنان مجتمع از موتور سیکلت استفاده می کنند و من خودم هم با موتور سیکلت به داخل شهر رفت و آمد می کنم . مدتی بود به میزان مصرف بنزین موتورسیکلتم شک کرده بودم، تا این که روزی با وجود این که تازه باک موتورسیکلتم را پر کرده بودم دیدم باک خالی شده است و دوباره شب باک را پر از بنزین کردم . صبح روز بعد وقتی قصد رفتن به سر کار را داشتم هر چقدر تلاش کردم موتورسیکلتم روشن نشد وقتی داخل باک را نگاه کردم در کمال تعجب دیدم اثری از بنزین نیست و کاملا باک خالی شده است. تازه آن موقع بود که فهمیدم طی این مدت مدام بنزین موتورسیکلتم سرقت می شده ولی فکر می کردم مصرفم بالا رفته است و از آن روز به بعد هر چقدر تلاش کردم سارق را گیر بیندازم موفق نشدم. یکی دیگر از ساکنان مجتمع نیز در این باره گفت: مثل سایر همسایه ها از موتورسیکلت برای رفت وآمد استفاده می کنم. مدتی بود بنزین موتورسیکلتم خیلی زود تمام می شد تا این که متوجه شدم بنزین آن را به سرقت می برند. به همین خاطر در باک بنزین را تعویض کردم تا از سرقت بنزین جلوگیری کنم . روز بعد وقتی قصد استفاده از آن را داشتم در کمال تعجب دیدم این بار بنزین را با باکش به سرقت برده اند. گویا سارق یا سارقان نتوانسته بودند در باک را باز کنند و باک موتور را از جا کنده و به سرقت برده بودند. این موضوع دهان به دهان بین ساکنان مجتمع چرخید و فهمیدم از بقیه ساکنان نیز به همین شیوه سرقت کرده اند.

عبرت

ویرانه ای که تلگرام ایجاد کرد

فکر می کردم با کمی سر کار گذاشتن فرستنده پیغام کمی سرگرم می شوم، غافل از این که خودم در دام شیطانی پسر حیله گر همسایه افتادم. با ندانم کاری خود، توفانی در زندگی ام به پا شد که غیر از ویرانی و سرشکستگی چیزی نصیبم نشد و با دست خودم آشیانه ام را خراب کردم. دختر فریب خورده که رنگ به صورت ندارد از ماجرای تلخ زندگی خود چنین می گوید: دانشجو بودم و با یکی از هم کلاسی هایم آشنا شدم تا جایی که رابطه مان عمیق تر شد و یک دل نه صد دل عاشق هم شدیم و این عشق و علاقه ما به زندگی مشترک و آغاز فصل جدیدی در زندگی مان منجر شد. دوران نامزدی مان مثل برق و باد می گذشت و منتظر بودیم بعد از تمام شدن درس مان مراسم عروسی را برپا کنیم.

من یک جا بند نمی شدم و دختری پر جنب و جوش و مدام در حال کار کردن بودم. بالاخره درس‌مان تمام شد و مراسم عروسی مان را گرفتیم. من سوار بر اسب آرزوها به دنبال خوشبختی در زندگی مشترک مان بودم. همه چیز به خوبی پیش می رفت، شوهرم کارمند بود و من خانه دار بودم و چیزهای تازه ای در زندگی تجربه و در کنار همسرم احساس خوشبختی می کردم. مدتی گذشت کم کم در خانه احساس دلتنگی می کردم چون از بچگی در خانه بند نمی شدم، به شوهرم گفتم کاری برای من پیدا کند تا هم کمک خرج خانه باشم و هم از تنهایی و بی حوصلگی خلاص شوم. اما شوهرم به کار کردن زن در بیرون از خانه اعتقادی نداشت و می گفت زن باید فقط کارهای خانه را انجام دهد. چاره ای نداشتم و قبول کردم و خودم را با کتاب و سرک کشیدن در فضای مجازی سر گرم می کردم. تا این که روزی که در فضای مجازی سیر می کردم پیغامی برای من آمد و فرستنده حال من را جویا شد . اول توجه ای به پیغام نکردم ولی ارسال کننده متن مدام حال من را می پرسید . تا این که عکس یک پسر بچه ظاهر شد و من هم به خیال خودم گفتم حتما من را با کسی دیگر اشتباه گرفته است. به همین خاطر تصمیم گرفتم کمی او را سر کار بگذارم و شروع کردم به جواب دادن به سوال های او و این مقدمه ای شد تا مدام با او از طریق تلگرام در ارتباط باشم.

روزی برای من پیغامی ارسال کرد و من را خاله خطاب کرد و گفت تنهاست و می خواهد از نزدیک من را ببیند. داخل پارک قرار گذاشتیم و من هم سر قرار رفتم تا از نزدیک همدیگر را ببینیم. وقتی وارد پارک شدم در کمال تعجب پسر همسایه مان را دیدم که خودش را پسر بچه ای تنها معرفی کرده بود و از ترس آبروریزی راه برگشت نداشتم و تصمیم گرفتم به ارتباط با او ادامه دهم تا در زمان مناسبی خودم را خلاص کنم . چند وقتی گذشت طوری شد که علاوه بر فضای مجازی از طریق تلفن نیز با هم در ارتباط بودیم تا این که روزی حین صحبت تلفنی من با او، شوهرم از ماجرا با خبر شد. توفانی به وقوع پیوست و تار و پود زندگی مان از هم گسست و به ویرانه تبدیل شد. شوهرم دیگر حتی حاضر نشد من را ببیند و به صحبت های من گوش کند و تقاضای طلاق داد.

خبر

جریمه ۴۴ میلیون ریالی ۲ واحد صنفی متخلف

صدیقی- مدیرکل تعزیرات حکومتی خراسان شمالی از جریمه۴۴ میلیون ریالی دو واحد صنفی شامل پرده سرا و تعمیرکار خودروهای سنگین خبر داد. «عزیزی» با بیان این مطلب گفت :پرونده یاد شده به علت شکایت شاکی خصوصی مبنی بر کم فروشی،گرانفروشی و تقلب در ارائه خدمات و ایراد خسارت به شاکیان توسط کارشناسان اتاق اصناف، اتحادیه و کانون رسمی دادگستری تشکیل و به تعزیرات حکومتی ارسال شد و توسط شعب ویژه مورد رسیدگی قرار گرفت. وی افزود:پس از احراز تخلف صورت گرفته، متخلفان علاوه بر اخذ رضایت و جبران خسارت وارد شده به شاکیان خصوصی به پرداخت جزای نقدی۴۴میلیون ریالی در حق صندوق دولت محکوم و اعمال قانون شدند.

سرگذشت دختر و پسری که قبل از عروسی به قتل و دار دچار شدند

حلقه مرگ به جای حلقه عروسی

۲ خانواده که با هم خویشاوند هستند با یکدیگر برای ازدواج فرزندانشان به توافق می رسند.

دختر هر چند پیش از این دلش پیش پسر دیگری بود اما این ازدواج فامیلی را می پذیرد. همه چیز برای برگزاری مراسم عروسی آماده می شود.

عروس و داماد به همراه خانواده های شان برای خرید راهی بازار می شوند. در میان خنده های عروس و داماد ناگهان حضور پسری عصبانی باعث می شود تا آن ها در جای شان میخکوب شوند.

کفن جایگزین لباس عروس

خواستگار پیشین دختر به سرعت خودش را به عروس و داماد می رساند. درگیری رخ می دهد و در این حین پسر عصبانی که دستش را از دختر مورد علاقه اش کوتاه می بیند با چاقویش او را به قتل می رساند.

این گونه پیش از آن که دختر نگون بخت لباس سفید عروسی را بر تن کند کفن سفید بر بدنش می نشیند و به خاک سپرده می شود.

قاتل که روزی خاطر خواه مقتول بود اما به دلیل مثبت اعلام شدن تست اعتیادش از طرف خانواده مقتول جواب منفی می شنود به سرعت دستگیر می شود تا پاسخگوی عملش باشد.

دار مکافات

با پایان مراحل بازجویی دادگاه متهم تشکیل می شود و دادگاه کیفری استان بر اساس محتویات پرونده ازجمله شکایت اولیای دم مقتول، گواهی پزشکی قانونی، نحوه دفاعیات محکوم علیه و مؤدای گواهی گواهان از طریق حصول علم متعارف بزهکاری نامبرده را احراز و به همین اعتبار وی را به قصاص نفس محکوم می کند.

با صدور حکم اولیای دم مقتول در واحد اجرای دادسرای مرکز استان حاضر می‌شوند و تقاضای قصاص محکوم علیه را می کنند.

متعاقب آن رئیس قوه قضاییه با اجرای قصاص حکم صادر شده موافقت می کند و این حکم در سحرگاه یکی از روزهای بهاری امسال اجرا و پسر جوان پس از ۷ سال، خود نیز راهی گورستان می شود.

ماجرای سارقی که پس از آزادی به خانه اش نمی رود

۵۰ گردوی سرقتی پسرم را کشت

صدیقی- در زندان بجنورد باز می شود و چند زندانی خوشحال از آن خارج می شوند اما بر خلاف بقیه مردی گریان پا به بیرون از زندان می گذارد. روی سکویی می نشیند و به نقطه ای خیره می شود. چشمانش را به پرنده ای که روی شاخه درختی نشسته و جوجه های خود را به پرواز کردن تشویق می کند می دوزد. این صحنه او را یاد فرزندش می اندازد که همیشه از او یاری می طلبید اما افسوس یک اشتباه کوچک و ویرانگر، باعث شد فرزند بیمارش بابت این اتفاق به شدت غصه بخورد و چشمان زیبایش را برای همیشه به روی خانواده به خصوص پدرش ببندد و زیر خروارها خاک آرام بگیرد. اشک در چشمانش حلقه زده و بغض در گلویش توان صحبت در این باره را نمی دهد. وقتی از او درباره زندانی شدنش سوال می کنم می گوید: الان مشروط آزاد شده ام و حوصله صحبت ندارم. هر چند سخت است اما به اصرار من با کمی مکث و افسوس به سوالاتم پاسخ می دهد.

■ چرا به زندان افتادی؟

از باغ مردم گردو سرقت کردم.

■ چند وقت است در زندان هستی؟

۴۵ روز است. قاضی ۴ ماه حبس در زندان برایم برید اما امروز به طور مشروط آزاد شدم.

■ آیا سواد داری و شغلت چه بود؟

بله سیکل دارم و در نانوایی روستا کار می کردم.

■ متاهل هستی؟

بله دو فرزند داشتم .

■ گفتی فرزند داشتی مگر الان نداری؟

یکی از فرزندانم به خاطر زندانی شدنم از غصه زیاد فوت کرد.

■ از زندگی خودت و ماجرای سرقتت بگو؟

کنار پدرم علاوه بر کشاورزی و دامداری ، در نانوایی روستا کار می کردم و شغل آبرومندانه ای داشتم. همه چیز به خوبی پیش می رفت تا این که روزی کارم در نانوایی تمام شد و گوسفندها را برای چرا به اطراف باغ های روستا بردم . همین طور که مشغول مراقبت از گوسفندان بودم ، ناگهان چشمم به درخت گردویی داخل باغی افتاد و وسوسه شدم مقداری گردو جمع کنم . وارد باغ و مشغول جمع کردن گردو شدم و وقتی که حدود ۵۰ عدد گردو جمع کرده بودم صاحب باغ از راه رسید و با هم درگیر شدیم و او از من شکایت کرد . خیلی زود دستگیر و بازداشت شدم. شب را در بازداشتگاه سپری کردم و روز بعد با وثیقه و سند آزاد شدم تا نوبت دادگاهم برسد . فرزندم که در روستا درس می خواند از دوران کودکی دچار بیماری بود ، وقتی بچه های مدرسه از ماجرای سرقت من اطلاع پیدا کرده بودند پسرم را خیلی اذیت و مسخره کردند . این موضوع باعث شد پسرم به شدت غصه بخورد و با توجه به بیماری قبلی اش، حالش بدتر شد و کاری از دست ما بر نیامد و فوت کرد.

■ توانستی رضایت بگیری؟

بعد از مدتی توانستم رضایت شاکی را جلب کنم ، اما بعد از چند ماه دادگاه من را به دلیل جنبه عمومی جرم به ۴ ماه حبس محکوم کرد. ۴۵ روز آن گذشت و امروز آزادی مشروط به من داده شده است تا بقیه روزهای محکومیتم را به شرط خطا نکردن در کنار خانواده ام سپری کنم .

■ چرا اینجا نشسته‌ای و نزد خانواده‌ات بر نمی گردی؟

به خاطر فوت بچه ام پاهایم قدرت ایستادن ندارد و روی بازگشت به خانه را ندارم . وقتی به یاد پسر مرحومم می افتم خودم را نفرین و لعنت می کنم.

رَمضان کَریم
رُز طلایی
Roz Talai
با افتخار میزبان ضیافت های افطاری شما عزیزان همشهری در مجموعه رستوران و تالار رز طلایی هستیم.
رستوران . تالار . سفره خانه سنتی
✓ برگزاری مراسم افطاری با سالن های مجزا (ظرفیت ۱۳۰ ، ۲۲۰، ۷۰۰ نفر) با ورودی رایگان
✓ رزرو مجالس عروسی در ماه مبارک رمضان همراه با ۳۵ % تخفیف هزینه ورودی سالن
رستوران : بلوار معلم ، نبش معلم ۱۵
رستوران سنتی: بلوار معلم ، نبش معلم ۱۵طبقه زیرین رستوران
تالار : بلوار معلم ، نبش خیابان بهارک طبقه فوقانی فروشگاه رفاه
رزرو مجالس : ۰۹۱۵۵۸۴۳۱۷۲ ۰۹۳۹۱۸۴۳۱۷۲
۰۵۸-۳۲۲ ۵۸ ۹۵۱
۹۵۰۳۱۱۴۳/و